



الگوهای خدمتگزاری

عالمان خدمتگزار

مقدمه

جوامع، سنگین‌ترین مسئولیت را در خدمتگزاری دارند، سخن‌گزارانی نگفته‌ایم؛ بلکه این بیان، خود یک واقعیت اجتماعی از منظری دقیق و موşkافانه است.

در حدیث شریف نبوی می‌خوانیم که: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَيْسَأَلُ الْعَبْدَ فِي جَاهِهِ كَمَا يَسْأَلُ فِي مَالِهِ فَيَقُولُ يَا عَبْدِي رَزَقْتِكَ جَاهًا فَهَلْ أَعْنَتَ بِهِ مَظْلُومًا أَوْ أَعْنَتَ بِهِ مَلْهُوفًا؟^۱

همانا خداوند از بنده خویش در مورد جاه و مقامش سؤال می‌کند،

هر فردی از جامعه اسلامی به میزان استعداد و کارایی خود، وظیفه خدمتگزاری به هموعانش را بر عهده دارد؛ مثلاً شخصی که در مقام کارگزاری و حاکمیت است، به دلیل برخوردارگی از «قدرت» و «حرمت» و آبرو و شخصیت، کارایی زیادی در خدمت به مردم و رفع مشکلات آنان دارد. میزان خدمتی که مردم از هر شخص یا گروه اجتماعی انتظار دارند نیز محصول برداشت و تصویری است که از موقعیت اجتماعی آنان دارند. با این بیان، اگر بگوییم عالمان و آگاهان

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۲۹.

گفته می‌شود و از آن داخل نمی‌شود، مگر کسی که در زندگی دنیا نیکی کند. به درستی که وقتی بنده برای رفع نیاز برادر مؤمن خود حرکت می‌کند، خدا دو فرشته را موکل او می‌گرداند؛ یکی در طرف راست و دیگری طرف چپ او که برایش از خدا طلب بخشش، و جهت برآمدن نیازش دعا می‌کنند. سپس فرمود: به خدا سوگند! هنگامی که حاجتمندی به مراد خود می‌رسد، پیامبر از خود او شادتر می‌شد.»

عالمان دین و مذهب شیعه، همواره شأن، آبرو، موقعیت و داراییهای معنوی خود را در طبق اخلاص نهاده و در مسیر خدمت به خلق از آن استفاده کرده‌اند؛ البته برای طی این طریق، از مرور برخی نمونه‌های بسازر در سیره و سخن آن پیشگامان عرصه خدمت بی‌نیاز نخواهیم بود.

از اینرو، گوشه‌هایی از خدمات و یاری رساندن به نیازمندان در زندگی عالمان دین را مرور می‌کنیم.

شیخ جعفر کبیر (کاشف الغطاء)

و حواله به امین الدوله

کاشف الغطاء بعد از آنکه مدتی

همان‌گونه که درباره مالش سؤال می‌کند. پس می‌فرماید: ای بنده من، به تو مقام دادم، آیا با آن مظلومی را یاری کردی یا به فریاد غمگینی رسیدی؟»

به این ترتیب، روشن می‌شود که رسول اکرم ﷺ نسبت به برخورداری از آبرو و شأن اجتماعی حساب ویژه‌ای باز کرده و برای افرادی که دارای چنین عطیه‌ای هستند، مسئولیت زیادی ترسیم نموده است.

با همین رویکرد، باید بنا بر توصیه امام صادق علیه السلام به برادران مؤمن و یاران همنشینش توجه زیادی داشته باشیم؛ چنان که حضرتش فرمود: «تَنَافَسُوا فِي الْمَعْرُوفِ لِأَخْوَانِكُمْ وَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ، فَإِنَّ لِلْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ «الْمَعْرُوفُ» لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا مَنْ اضْطَنَعَ الْمَعْرُوفُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْعَبْدَ كَيْمَشِي فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَيَتَوَكَّلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مَلَكَيْنِ وَاحِدًا عَنْ يَمِينِهِ وَآخَرَ عَنْ شِمَالِهِ يَسْتَغْفِرَانِ لَهُ رَبَّهُ وَيَدْعَوَانِ بِقَضَاءِ حَاجَتِهِ ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ لَرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَسْرَرْتُ بِقَضَاءِ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْهِ مِنْ صَاحِبِ الْحَاجَةِ؛ در نیکی به برادران دینی خود علاقه‌مند باشید و اهل آن باشید. همانا بهشت دری دارد که به آن «معروف»

کاشف الغطاء بعد از تقسیم کردن پول بین فقرا، به نماز ایستاد و یکی از فقرا که تازه مطلع شده بود، بین دو نماز وارد شد و تقاضای پول کرد. و شیخ که پولی نداشت، عذر خواست؛ ولی فقیر با بی ادبی آب دهان به محاسن او انداخت. در این لحظه شیخ برخاست و دامنش را به دست گرفت و بین صفوف جماعت گردش کرد و فرمود: هر کس ریش شیخ را دوست دارد، به فقیر کمک کند. مردم دامن او را از پول پر کردند و او همه را به فقیر داد.^۲

آقا سیدهاشم نجفی

آقا سید هاشم کسی است که نادرشاه به او عرض کرد: «آقا همت کرد که از دنیا گذشت و زهد اختیار کرد.» و او در مقابل گفته بود: «بلکه همت را نادر کرده که از آخرت گذشته است.»

زمانی که یکی از زائران امام علی علیه السلام به دلیل دزدیده شدن رهنوشه اش به حرم حضرت رفت و

در اصفهان ماند، می خواست از آنجا برود. برای همین از منزل بیرون آمد و سوار مرکب شد. در این وقت شخصی آمد و گفت: فقیرم. شیخ پاسخ داد: اکنون من سر راهم، کاش زودتر می آمدی. ولی سائل اصرار کرد، و شیخ گفت: برو به امین الدوله (حاکم اصفهان) بگو که شیخ می گوید صد تومان به من بده. سائل گفت: شاید ندهد. شیخ جواب داد: من همین جا سواره می مانم تا تو برگردی.

سائل به سرعت، خود را نزد حاکم رساند و قضیه را شرح داد. امین الدوله هم به ملازمانش گفت: هر چه زودتر صد تومان بیاورید. ملازمان کیسه ای آوردند و خواستند بشمارند، ولی امین الدوله گفت: نشمارید؛ چون اگر طول بکشد، شیخ خودش می آید و آن وقت باید زیاد بدهیم. به این ترتیب، کیسه را به او دادند و او خود را به شیخ رساند. شیخ هم کیسه را گرفت و صد تومان از آن را به فقیر داد و بقیه را بین فقرای شهر تقسیم کرد و آن وقت حرکت کرد.^۱

همچنین نقل شده که روزی

۱. قصص العلماء، ص ۱۹۳.

۲. فوائد الرضویه، ص ۷۳ و مردان علم در میدان عمل، ج ۱، ص ۲۴۳.

متوسل شد، سه بار پی در پی امیر مؤمنان علیه السلام را در خواب دید که وی را به سیدهاشم راهنمایی و ارجاع داد. وی نزد سید رفت و داستانش را توضیح داد. سید گفت: «صَدَقَ جَدِّي امير المؤمنين؛ جدم امیرالمؤمنین راست گفته است.» فردا ظهر به مسجد بیا تا پول تو را بدهم.

منادی سید بین اهل نجف اعلام کرد که ظهر فردا مردم در مسجد حاضر شوند. مردم که می دانستند خبر مهمی است، از هر طبقه و گروهی در مسجد حاضر شدند. سید بر منبر رفت و بعد از شرح بدهی خود به فردی یهودی و اثر اخروی آن و متأثر کردن مردم، گفت:

ای مردم! خداوند از حق الناس نمی گذرد، اگرچه طلب یهودی از سید نجفی بوده باشد، پس چگونه خواهد بود اگر آن حق، خرجی زوار امام امیرالمؤمنین باشد. هر کس از کیسه این زائر غریب خبر دارد، به او رد کند. ناگاه شخصی برخاست و عرض کرد: آقا من خیر دارم و کیسه را به او می رسانم. سپس او را برد و مالش را

برگرداند.^۱

آیت الله مرعشی نجفی

فرزند آیت الله مرعشی نجفی، حاج سید محمود مرعشی، می گوید: پس از رحلت پدرم، برای شرکت در مجلس ترحیمی که رهبر انقلاب تشکیل داده بود، به تهران رفتم. یکی از دوستان گفت: مرحوم آقا به وسیله من و تنی چند از بازاریهای تهران وجوه قابل توجهی در اول هر ماه حواله می فرمود و آن وجوه را من و دوستانم باید براساس لیستی که قبلاً به ما داده اند، بین فقرا و مستمندان تقسیم کنیم. در آن فهرست، فقط آدرس منازل در جنوب تهران و محلات فقیرنشین بود، اما نام صاحبان منازل و اشخاص در آن دیده نمی شد.

مرحوم آقا ما را مکلف کرده بود که پولهایی که می فرستند، به نشانیهای فوق بدهیم و هیچ گاه هم سؤال نکنیم که آنجا منزل کیست. شاید خیلی از صاحبان منازل هم نمی دانستند که این پول از کجا می رسد و از چه کسی

۱. دارالسلام، ص ۴۹۴.

فریضه، به نگارش پاسخ نامه‌ها و انجام خواسته‌های مراجعان مشغول بود و بعد به مطالعه می‌پرداخت. از نیمه‌های شب تا طلوع آفتاب به نماز و ذکر و نوافل و تعقیبات مشغول بود. پس از طلوع خورشید اندکی استراحت می‌کرد و بعد تا ظهر به ملاقات با مراجعان و ساختن دارو برای بیماران می‌پرداخت. عصرها هم برای تدریس به مدرسه می‌رفت و بعد به پاسخگویی به نیازمندان مشغول می‌شد.

در سال ۱۳۴۱ ق. یکی از سادات مشهد سجاده و رختخوابی به ایشان هدیه کرد. در جواب گفت: به خاطر سیادت شما سجاده را قبول می‌کنم، ولی به رختخواب نیازی نیست؛ چون بیست و پنج سال است که پشت و پهلو به بستر استراحت نهاده‌ام.

رَحِمَ اللهُ مَغْسَرَ الْمَاضِيْنَ

که به مردی قدم نهادندی

راحت جان بندگان خدا

راحت جان خود شمردندی^۲

محقق اعرجی

زمانی که همسر علوی محقق دید

حواله شده است. مرحوم آقا ما را قسم داده بودند تا زنده است هیچ کس حتی فرزندانش از این موضوع مطلع نشوند. ایشان بارها دستور می‌داد که نابینایان فقیر شهر قم یا اطراف را دعوت به صرف شام و یا ناهار کنند، ولی نگویند از جانب چه کسی است. آن وقت خود به پذیرایی از آنها می‌پرداخت و حتی کفشهای آنها را جفت می‌کرد و در جلو پایشان می‌گذاشت و آنها می‌رفتند، اما نمی‌دانستند که میزبانشان کیست.^۱

شیخ حسن علی نخودکی

فرزند مرحوم نخودکی می‌گفت: پدرم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی در کلیه ساعات روز و شب برای رفع حوائج نیازمندان و درماندگان آماده بود. روزی گفتم خوب است برای مراجعه مردم وقتی مقرر شود.

ولی ایشان فرمود: پسر ما! «لَيْسَ عِنْدَ رَبِّنَا صَبَاحٌ وَلَا مَسَاءٌ؛ پیش خدا ایمان روز و شب نیست.» کسی که برای رضای خدا به خلق خدمت می‌کند، نباید که وقتی را معین کند.

پدرم در ابتدای شبها پس از انجام

۱. بر ستیغ نور، ص ۶۶ و ۶۸.

۲. نشان از بی نشانها، ص ۲۳.

خانه دزفول، فقیری عاجز بوده و شیخ هر شب شام خود را به آن فقیر می داد و خود با شکم گرسنه می خوابید یا به اندک چیزی قناعت می کرد.^۲

یکی از مقلدان شیخ انصاری عبای زمستانی گرانبهایی به جناب شیخ هدیه کرد. ولی فردا در نماز جماعت شیخ را با همان عبای ساده قبلی دید. پرسید: پس آن عبا چه شد؟ شیخ گفت: آن را فروختم و دوازده عبای زمستانی ساده خریدم و به افراد نیازمند دادم. تاجر گفت: آقای من! عبا را مخصوص شما خریده بودم! پاسخ شیخ این بود: وجدانم نمی پذیرد که چنین عبایی بیوشم و عده ای عبای ساده هم نداشته باشند.^۳

سید ابوالحسن اصفهانی

آیت الله سید محمد باقر شهیدی می گفت: کرایه منزلم به تأخیر افتاد. جریان را به سید ابوالحسن اصفهانی که مرجع تقلید شیعیان بود، گفتم. فردای آن روز،

شوهرش در ضعف و ناتوانی است، از پول ریسندگی خود مقداری برنج عنبر بو همراه با اندکی گوشت مرغ تهیه کرد. وقتی غذای مذکور را نزد سید حاضر کرد، سید گفت: راستش را بگو، این غذا را به جهت اینکه شوهرت هستم درست کرده ای یا به خاطر سید و عالم بودنم؟

همسرش گفت: به خدا سوگند در تهیه این غذا جز رضای خدا نظر دیگری نداشتم. دیدم شما که از علمای آل محمد هستید، این گونه ناتوان شده اید، خواستم قوتی در بدن شما به وجود آید.

سید گفت: اجازه می دهی با این غذا هر طور بخواهم عمل کنم؟ وقتی همسرش تسلیم شد، سید اعرجی آنها را برای یتیمانی که در همان نزدیکی زندگی می کردند فرستاد و گفت: آیا این عده از یتیمان در تمام عمرشان چنین غذایی خورده اند؟ .. اگر آنها از این غذا بخورند به نفع من و تو است و قوت و نیرو از خدای تواناست: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۱

شیخ انصاری

شیخ دستگیری فقرا را از وظایف حتمی خود می دانست. از جمله در بقعه پیر محمد، واقع در محله حیدر

۱. داستانهایی از زندگی علما، ص ۷۲، به نقل از روایات الجنات.

۲. زندگانی شیخ انصاری، ص ۷۹.

۳. مردان علم در میدان عمل، ج ۷، ص ۱۴۳.

در نتیجه، سرمایه‌ای فراهم و گندمی خریداری شد و نان ارزان قیمت و خوب در اختیار فقرا قرار گرفت و نیز کارگاه بافندگی دستی مفصلی هم برای بیکاران درست شد و جمع زیادی از معرض نابودی نجات یافتند.^۲

احمد بن حسن بن خالد برقی

احمد برقی، صاحب کتاب محاسن، می‌گوید: از طرف استاندار «کودکین» هر ساله ده هزار درهم حقوق داشتم و در کاشان هم ملکی خریده بودم که سالی ده هزار درهم مالیاتش بود. بعضی سالها مالیات را بابت حقوق حساب می‌کردم و با منشی استاندار «ابوالحسن مادرانی» هم هماهنگ می‌کردم. یک سال منشی استاندار غفلت کرد و مأمور دنبالم آمد و مالیات خواست. من هم که در نهایت تنگدستی بودم، گفتم می‌روم و با ابوالحسن ملاقات می‌کنم تا امسال هم مالیات را بابت حقوقم حساب کند. وقتی حرکت کردم، پیرمردی عقیف النفس و ضعیف که چند زخم بر بدن داشت، نزد من آمد و با گریه گفت: به دادم

فرزند سید کشته شد. مایوس شدم و با خود گفتم گرفتاری مانع می‌شود که سید به فکر ما باشد. اما در روز تشییع دیدم سید به طرف من می‌آید و تا به من رسید، وجهی جهت پرداخت کرایه در اختیارم گذاشت.^۱

آیت الله بروجردی رحمته الله علیه

یک روز که آیت الله بروجردی رحمته الله علیه از مسجد سلطانی برمی‌گشت، زنی که بچه‌ای شیرخوار در بغل داشت و دست چند بچه قد و نیم قد را هم گرفته بود، و چیز سیاه و بدبویی را به عنوان نان در دست داشت، جلویش را گرفت و گریه کنان گفت: «آقا! شما جانشین امام ما هستی. بچه‌ها این نان را چطور بخورند! اگر شما به داد ما نرسید ما کجا برویم! بعد از چند ساعت معطلی، این نان را با قیمت گران به دست آورده‌ام ولی بچه‌هایم نمی‌توانند بخورند.»

آقا در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، بعد از مقداری کمک مالی، گفت: امیدوارم بتوانم برای عموم فقرا کاری بکنم. وی به خانه آمد و بلافاصله بزرگان و تجار و متمکنان شهر را جمع کرد و با بیانات دلنشین، حس رأفت و عطف آنان را تحریک کرد و گفت: دوست دارم این کمکها اساسی باشد.

۱. نور علم، سال سوم، ش ۴، ص ۱۰۶.

۲. زندگانی آیت الله بروجردی، ص ۵۲؛ مردان

علم در میدان عمل، ج ۳، ص ۱۵۲.

من حرفی بزنم، گفت: می‌خواهم به جای آن طلبی که از تو داریم (بابت مالیات)، حقوقت را بردارم. سپس به شکرانه این هدایت و راهنمایی، همان ده هزار درهم را هم به خودم باز گرداند.^۲

میرزای شیرازی

وقتی میرزا در آستانه وفات قرار گرفت، اطرافیان و دوستان در کنارش حاضر شدند. یکی از تاجرهایی که هرگاه میرزا به خاطر بخشش و انفاق دچار کمبود می‌شد از او قرض می‌کرد، نیز آنجا بود. وقتی نگاه میرزا به تاجر افتاد، گفت: می‌دانم چرا نگرانی، فکر می‌کنی اگر من بمیرم بدهی تو را چه کسی می‌دهد. اما می‌دانی من به چه فکر می‌کنم؟ فکر و نگرانی من از این است که اگر خدای سبحان به من بگوید: تو می‌توانستی مبالغ دیگری هم قرض کنی و به اسلام و تهیدستان خدمت نمایی، چرا چنین نکردی؟ چه جوابی خواهم داشت؟^۳

برس. تو شیعه آل محمدی، من هم شیعه آل محمدم. بعضی حسودها نزد استاندار از من بدگویی کرده‌اند و او ابوالحسن مادرانی را فرستاده و مرا آن قدر زده که می‌بینی. تمام دارایی‌ام را هم گرفته است.

من به فکر فرو رفتم که گرفتاری خودم را بگویم یا گرفتاری او را. کتابی در گوشه اتاق بود، برداشتم و باز کردم، دیدم در اول آن روایتی از امام صادق علیه السلام نوشته است: «هر کسی برای حاجت برادر مؤمنش برای خدا حرکت کند تا نیاز مؤمن را روا و امرش را اصلاح کند، خدا کار او را اصلاح می‌کند.» فوراً حرکت کردم و در مجلس ابوالحسن این آیه را خواندم: ﴿وَاتَّبِعْ فِيمَا أَنْتَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْتَسِ نَفْسَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾^۴

ابوالحسن متوجه شد و گفت: گویا کاری داری. من هم گفتم که به این مظلوم بیچاره سهمت زده‌اند. گفت: او را می‌شناسی؟ آیا از شیعیان است؟ گفتم: بلی از دوستان اهل بیت علیهم السلام است. دفترها را آوردند و همه اموال را برگرداندند. لباس شخصی‌اش را هم به او داد و به کار تجارتش باز گرداند. آن وقت بدون اینکه

۱. قصص / ۷۷.

۲. آدابی از قرآن، آیت الله دستغیب، ص ۱۳۶؛

مردان علم در میدان عمل، ج ۲، صص ۲۴۹-۲۴۶.

۳. مردان علم در میدان عمل، ج ۷، صص

۱۵۴-۱۵۲.